

و تصویب گردیده است در ماده (۱۵) مقرر شده (پادشاه غیر مسئول و واجب الاحترام است) این کلمه بایک واو نوشته شده .

۲- قوانین مملکت ایران در قانون تشکیل دادگستری ماده (۸۲) و در ماده (۸۶) کلمه (مسئولیت) را بایک واو و در قانون اجرای احکام عدلیه ماده (۶۶۴) و در قانون ثبت ماده (۶۸) کلمه (مسئول) را بایک (واو) قید کرده است .

در بین تمام ممالک عرب شاگردان دارالعلوم الازهر شهرت بیشتر دارند لذا ما به قانون مدنی دولت جمهوری متحده عربی یعنی مصر مراجعه میکنیم که در تدوین آن علمای حقوق و ادب و در تصویب آن و کلای منتخب ملی مصر شرکت کرده اند و تمام علمای عرب و منورین دولت جمهوری متحده عرب آنرا میخوانند و در سال ۱۹۴۹ میلادی طبع شده و تا امروز معتبر است در ماده چهارم چنین می نویسد:

(من استعمل حقه استعمالاً مشروعاً لایکون مسئولاً عما ینشاه عن ذالک من ضرر)

همچنین تحت عنوان فصل الثالث لعمل غیرالمشروع از ماده (۱۶۲) تا ماده (۱۷۸) در پانزده ماده کلمه مسئول و مسئولیت ذکر شده و باز در صفحه (۳۵۱) در فهرست مطالب پانزده بار کلمه مسئولیت و مسئول تحریر شده و تماماً بایک (واو) میباشد. این بود قوانین مدونه زمینی عالم عرب یا عالی ترین مظهر ادب عربی و جهان اسلام .

ج / از رفقای دانشمند خود عفو می خواهم که عرض کنم در قضای اسلام هر گاه بین دو ظرف اختلافات ادامه پیدا میکند و دو جانب بر روی عقیده خود استوار می مانند فیصله امر به قرآن مجید واگذار میشود که بالاخره موضوع را فیصله می نماید در حالیکه رفقای دانشمند ما با بین ادب عرب و به قانون مدونه جهان عرب قناعت نکرده و به عقیده خود باز هم ادامه دهند چون جانیین حمد خداوند مسلمان هستیم ناچار میشوم که پنج نسخه قرآن مجید را از پنج دولت ملت مسلمان که در دسترس این جانب بوده زیارت نموده و بر روی دست گرفته و در مقابل شان استناد کنم . این پنج نسخه کلام الله مجید در ایران آلمان، بمبئی، لاهور و افغانستان بتوسط علماء جید جهان عرب

# کدام یک باید رد شود: مسئول

یا مسئول؟

بحث دایچسپی که بین فضلالی محترم عالمشاهی، راضی و رضوی بر سر رسم الخط کلمه مسئول از چندی قبل در گرفته و بازار جدال ادبی را گرم کرده بود، اخیراً نظر استاد محترم بناغلی صفا را نیز جلب نموده و شرحی در آن باب مرقوم نموده اند که عیناً درین صفحات از نظر خوانندگان گرامی میگذرد البته آنچه در گذشته و حال بقلم فضلالی محترم موصوف درین باب نوشته شده و در صفحات ژوندون منعکس گردیده بازگوی رأی و نظر شخص خودشان میباشد نه از کار کنان ژوندون که بعد از نشر مقاله حاضر نظر خود را درین باره با اطلاع خوانندگان محترم می‌رسانند و بیبحث مذکور خاتمه میدهند.

بناغلی مدیر مجله ژوندون!

بحثی در نامه ژوندون مربوط به صحت نوشته (مسئول) و مسئول جریان دارد نظر

من درین باره چنین است:

۱ - اصل مبحث از اینجا شروع میکند که حرف همزه باشکله کو چک خود در تحریر

بیک حامل محتاج میشود (بجز آنجاها که بشکل خودش بدون حامل نوشته اند مانند

اجزاء القاءشی و غیره).

۲ - حامل همزه در صورت مفتوح بودن (الف) و در حال مضمومیت (واو) و در

مولوی محمد قاسم بدخشی ، مولوی یعقوب حسن قریشی ، استاد عبدالحق بیتاب ملک الشعراء ، استاد خلیل الله خلیلی ، شاه عبداللہ بدخشی که باز از فارسی توسط مولوی برهان الدین کشککی و عده دیگر به لسان پستو ترجمه شده است که چندین نسخه از قرآن مجید و تفاسیر مشهور و معتبر جهت تطبیق و تدقیق از چاپ های مختلفه و خطی در اختیار هیأت مذکور بود و کلمه کلمه دقت نموده و تحریر کرده اند با اساسات مسلمة فوق و قانون مدون زمینی عالم عرب آنهم جمهوریت متحده عرب و قانون مدون آسمانی جهان عرب و عالم اسلام که تا اکنون ذریعه ادباء ، فضلاء و علمای اسلام عرب و عجم نوشته شده است و کلمه مذکور را باین صورت (مسئول) بایک و او تحریر نموده اند و خواننده اند دیگر ادعای اینکه باین شکل غلط است و باید باد و او یعنی (مسئول) نوشته شود درست نیست و معلوم نیست که ما چه مجبوریت داریم و چه عاملی پیدا شده که حرف ثقیل (و) را که ادب عرب از بین کلماتی امثال (مقول - ماوم - مصون) مانند گیاه هرزه کشیده و بدور انداخته اند آنرا بر داشته و در بین کلمه مقبول و روان (مسئول) بیچاره جای بدیم و آنرا باین قراره (مسئول) دبل سازیم و بار مسئولیت را سنگین کنیم و با ادب قرآن و قوانین مدونه و عرف عرب مخالفت نماییم . و نمیدانم دو نفر رفقای دانشمند و محترم ما چه محبتی به حرف (واو) دارند که آنرا به شکل مخلوق دوگانگی (وو) در آورده و طوری در آغوش محبت کشیده اند که نمیتوانند از آن صرف نظر نمایند حال آنکه طبق عالی ترین مظهر ادب عالم اسلام یعنی کلام الله مجید و قوانین جهان عرب ذریعه ادباء و فضلاء و محققین ممالک اسلام عرب و عجم این کلمه به شکل (مسئول) قبول گردیده و مستعمل است . در عرف مردم يك مثل است که میگویند پیر مردن آسان است اما رخنه مرگ باز میشود من ازین دو نفر دوست دانشمند خود خائف هستم که با علاقه که به حرف (واو) پیدا کرده اند مبادا در بین کلمه ژوندون يك (واو) دیگر هم جای بدهند محبت که از اندازه آن تجاوز کرد محبوب هر چه باشد در نظر زیبا جاوه میکند .

(عالمشاهی)

مقرر میدارند نه بر اساس علمیت زبان (فقه اللغة و لکسیکو گرافی). پس ممکن است در تدوین این قانون و کلاهی ساحات مجاور و بنا سو ان و یا ساحه پهناور بین العلمین و لبینا را بمنظور شرح احوال مر کلین شان شامل ساخته باشد که اصلاً روی شان بروی الازهر نخرورده باشد و هم درین باره مهم نیست.

اهذا منطق این استناد را رد میکند و منتظر اثبات قطعی می باشد. گذشته ازین زمان که شخص باید طالب عام شده بحث کند جریان گفتگو با استدلال باید جداً علمی و تکنیکی باشد. بار عایت این احساس باید تذکر دهیم که آنانیکه در عربیت مطالعه دارند میدانند که از نقطه نظر عربیت اصالت به جزیره العرب (بالخاصه حجاز و نجد) متعلق است. عراق هم بنابر مستند بودن بصره و کوفه در عربیت معتبر گرفته شده است. کشور های ساحل شمال و شمال شرق و شمال غرب افریقا اعراب (عرب) گفته میشود.

البته برادران مصری مادر علوم پیشرفت ها دارند، مگر از نقطه نظر ادب عربی جامع الازهر قدرت قصاید سبعة معلقه و قصاید موسوم به علویات که در مدح حضرت شاه اولیاء سروده شده است و بسا تحریرات مثنوی دیگر را نداده است. موقف مصر و زبان عربی بمقابل حجاز و عراق مانند موقف ولایات متحده امریکا است در برابر برطانیای در ادب زبان انگلیسی.

اینک مثالی چند از نامهای عراقی:

- ۱ - کل شیئی جریده هفته وار نسخه ۲۹ ذی القعدة در صفحه اول (مدیرها المسؤول)
  - المحامی اسماعیل الاولوسی باز در متن صفحه ستون ۸ (ویکون مسؤولا عن حسن قیام).
  - ۲ - المنار جریده روزانه سیاسی در شماره ۱۰ ذی القعدة ۱۳۸۵ صفحه ۳ تحت عنوان مقاله نهار - فی ظلام البعث ستون ۸ (ریبرء نفسه من المسؤولیه).
  - ۳ - البلاد جریده یومیه سیاسی شماره ۲۴ ذی القعدة ۱۳۸۵ صفحه اول در کنار نام جریده (رئیس التحریر المسؤول).
- مثل این چندین نامه دیگر عراقی، که نزد من است «مسؤولیت» را یاد و او میفویسند.

مکسوریت (یا) قرار گرفته است. در باره تحریر همزه در اول کلمه و وسط کلمه و آخر کلمه و متحرک بودن آن در اول کلمه و وسط کلمه و سکون آن در وسط کلمه و آخر کلمه و داشتن تنوین در آخر کلمه و اصلی بودن یا وصالی بودن آن اصولی را یافته قید نموده اند ذکر استثناء آن هم بعمل آمده است.

۳- آمدیم به کلمه مسؤل (باد و واو) که اول آن حامل همزه و ثانی و اوی است که در وزن معرول می آید که از روی منطق حمل تماماً صحیح است و مسؤل با دادن خانه یاد دانه (ی) معرول اعراب در تحریر همزه مطابق باین منطقی نیست.

آقای عالمشاهی در نسخه ۳۰ ثور ۱۳۴۵ می نویسد که (سؤل) صحیح است و استناد میکند اولاً به قانون مدنی مصر که در بن استناد روش آن قابل مطالعه میباشد.

آقای موصوف میگوید در بین تمام ممالک عرب شاگردان دارالعلوم الازهر شهرت بیشتر دارند لهذا اما بقانون مدنی دولت جمهوری متحده عربی یعنی مصر مراجعه میکنیم که در تدوین آن وکلای منتخب ملی مصر شرکت کرده اند).  
چنین استناد قابل تعجب است:

۱- آقای عالمشاهی با ذکر نام جامعه الازهر میخواهد در دماغ خواننده موقف بلند مصر را در زبان عربی القاء کند سپس از عامای حقوق و ادب در تصویب آن قانون از وکلای آن منتخب ملی مصر سخن میگوید.

بحث ما این است که لازم نیست عالم حقوق عالم ادب باشد از همین جهت است که نزد ما آقای طبیبی دکترای حقوق دارد و آقای جاوید دکترای ادب. نه آقای طبیبی را کسی در ادب مخاطب میسازد و نه جاوید را در حقوق و از هر دو نفر مادر مسلك های ایشان کنایت میخواهیم لهذا این استناد مقبول نیست و باید میگفت که فلان دکتر ادب یا فلان شاعر بزرگ و نویسنده بارز آن کشور در تدوین شامل بر دند در باره ذکر وکلای منتخب ملی مصر میتوان گفت که وکلای در تدوین يك قانون مهم مانند قانون مدنی مصر اونتر و اولی تر به مقصود نمایندگی از احوال و اوضاع مؤکلین و حوزه های انتخاب خودشان

این پنج نسخه بچنان يك تحریر قرآن پاك مراجعه مینمورد که در قدامت عهد به صدر اسلام میرسید یا اقرب میبود.

ثانیاً، باز باید متذکر شد که محیط های (معرب) و یا غیر عرب اصلی ولو اینکه اهل زبان دری سالها عربی نوشته اند و فارابی و ابن سینا و تفتازانی و همدانی و طوسی و رازی و غزالی و غیرهم تابه ابن خلدون و ابن خلیکان و ابن رشد، داد عربی نویسی را داده اند و علمای بزرگ عربی شناخته شده اند و حتی اشخاص مانند جرجانی و شیخ رضی از شیوخ ادب عرب محسوب اند، باز هم مقابل با اعراب اصیل شناخته نمیشوند چنانچه امروز اگر هزار نفر از علمای ادب انگلیسی در ولایات متحده امریکا اجتماع کنند و در ادب انگلیسی بنویسند و بر آن نظر کنند هیچ يك طالب علم ثقه نمیتواند بگوید که بدون مراجعه و تطبیق به ادب انگلستان کارشان بجائی رسیده و قابل قبول باشد مقدمه فاموس بزرگت و بیسترا باید خواند تا بتوان دانست که نویسنده آن پانزده سال را در انگلستان بسربرد تا آن کتاب بزرگت را تألیف نموده است. از همینجاست که اتا زونی تا امروزه چاسر بار آورده و نه شکسپیر و نه پاترن در نظم، و نه چارلز دیکنس و نه چارلز کنگسکی در نثر.

رابعاً، محیط های غیر عرب امروز را بگذارید و به اعراب معرب متوجه شوید تا ببینید که همین حالا هم در نظم و نثر ناچار اند آثار بزرگان اعراب اصیل را بخوانند تا ادیب شوند و از ادب زبان قبول کرده خود یعنی عربی آگاه گردند بنا برین نزده ماهم سند باید بر حسب اصول علمی اعراب اصلی باشند نه معربین.

در خاتمه میخوانم به آقای عالمشاهی تذکردهم که در يك معامله متعلق به ادب زبان عرب و آنهم رسم الخط جاریه که مبحث بسیار مهم نیز گفته میشود ذکر رسم الخط قرآن پاك اصلاً مناسب نبود و این استنادهم به عبارت فوق الذکر که تولید مغالطه میکند و (مراجعه به قرآن) عوض (مراجعه به چند رسم الخط قرآن) درستی نداشت.

قرآن پاك در صدر اسلام نوشته شده است برای مراجعه بر رسم الخط آن کتاب کریم باید به (اقدام) رجوع میشود که (اصح) است. درباره ادب قرآن پاك غیر از بحث رسم الخط آن

در هر یکی چندین جا بهمین ترتیب نوشته میشود .

در یک کتابچه دیگر بعنوان (نور علی الطریق) که از جانب جماعت اخوان المسلمین عمان نشر شده است در صفحه ۷ میخوانید که (الا التذکیر بر قابة الله و بالمسؤولية الشديدة بین یدیه ) .

آمدیم به تحریر آقای عالمشاهی که تحت قسمت (ج) میگویند:

(از رفقای دانشمند خود دعوی میخوانم که عرض کنم که در قضای اسلام هر گاه بین دو طرف اختلافات ادامه پیدا میکند و دو جانب بر عقیده خود دستوار می مانند فیصله امر به قرآن مجید واگذار میشود) اینک مثال مغالطه ای که از سطوهم در فهرست خود آنرا خواهم داشت عبارتاً ۱۱ «اختلاف در قضا و مراجعه به قرآن پاک» را هر کس بخواند ممکن است استیضاح از تفسیر یا حاف و یا انواع دیگر مراجعه به کتاب الله در امر قضا بخاطر او برسد . حال آنکه مراد آقای موصوف استناد بر رسم الخط پنج نسخه قرآن پاک است که خطاطان نوشته اند و در یکی از مطابع چاپ شده است .

این را (در قضا مراجعه به قرآن مجید گفتن) حیرت آور است زیرا آقای عالمشاهی خودش یک بیک نویسنده و محل طبع را تا به ترجمه تفسیر شیخ الهند در افغانستان مورد اشاره قرار میدهد و مراد او ظاهر است .

لیکن خوانندگان دانشمند خودشان میتوانند تنقیح کنند که اولاً (مراجععه به قرآن) در نوشته آقای عالمشاهی عوض مراجعه به رسم الخط پنج نسخه از قرآن قرار دارد . نویسنده میداند که ازین قبیل تحریرات که ممکن برای بسا اشخاص خوش اعتقاد تولید اشتباه کند خود داری لازم است .

ثانیاً، استناد بر رسم الخط پنج نسخه قرآن پاک یکی در تهران نوشته و دیگر در المان گراور شده و مصطفی نظیف خطاط شهر نوشته و ثالث در بمبئی چاپ و در هندوستان تحریر شده و چهارم در لاهور عکس برداری شده و پنجم تفسیر شریف ترجمه تفسیر شیخ الهند همه آثار یا تحریر متاخرین و اهل زمان ما گفته میشود. آیا لازم نبود آقای عالمشاهی بجای

# گزارش‌های پوهنځی ادبیات

پوهاند غلام حسن مجددي رئيس پوهنځي ادبيات پوهنتون كابل و بناغلي گويو  
اعتمادی مشاور وزارت معارف بنا بدعوت حكومت پاكستان روز ۲۸ حمل بغرض  
اشراك در محفل بيست و هشتمين سال وفات شاعر شهير شرق علامه اقبال كه از طرف  
انجمن اقبال دريونيورسټي پنجاب لاهور برگزار شده بود، كابل را بقصد لاهور  
ترك گفتند .

پوهاند مجددي و بناغلي گويو اعتمادی طی اقامت خویش در پاكستان علاوه  
بر ايراد يكسلسله كنفرانسها پيرامون شخصيت ادبي علامه اقبال از برخي از مؤسسات  
علمی و تربيتی آنجا نیز بازديد بعمل آوردند .

هيأت افغانی پس از توقف دو هفته‌یی در پاكستان روز ۱۰ ثور ۴۵ بکابل عودت  
نمودند .



علمای ادب، عندالاحتیاج از آن مستفید شده اند و باید شوند مگر (جرجوار) و عباراتی مانند (انارسول رب العلمین) و مفتوح بودن لام ارجلکم بعد از (برؤوسکم) که در حیز یای جاره می آید و امثال آن امور لاجواب است و عالم دیگری دارد.

در نوشتن همزه که با کوچکی خود داستان بزرگت ایجاد کرده است اگر نویسندگان عرب تجدید و ریفورم در نظر داشته باشند مانعی نیست. لیکن نظر ما باید بجانب اعراب باشد و فقط اعراب شك نیست که نسخه های پنجگانه قرآن پاک را اعراب (عراق و جزیره العرب) هم دیده اند مگر در نوشتجات خود باز هم «مسؤول» را با دو واو می نویسند و از یسن نمیتوان صرف نظر نمود و مصری یا هندی را بر عرب ترجیح داد.

«صفا»

آنروز ترا کاشکی نشناخته بودم  
یا چون دل سنگ تو دلی ساخته بودم  
من بیخبر از بوالهوسیهای تو افسوس  
روزی شدم آگاه که دل باخته بودم

## ایراد کنفرانسها

بناغلی کروک (MR.A . R . CROOK) ژورنالیست معروف انگلستان و نماینده مؤسسه تامسن فونڈیشن (THOMSON FOUNDATION) و بناغلی فریدون پیرزاده استاد ژورنالیزم دانشگاه تهران که بنا بدعوت وزارت کلتور و اطلاعات جهت دایر نمودن یک سلسله سیما بتارهای ژورنالیزم برای مدیران جراید ولایات و محصلان ژورنالیزم پوهنخی ادبیات پوهنتون کابل با افغانستان آمده بود دند ساعت ۲ بعد از ظهر روز ۱۷ جوزا با پیر هاند غلام حسن مجددی رئیس پوهنخی ادبیات ملاقات تعارفی بعمل آورده راجع به پروگرامهای دیپارتمنت ژورنالیزم پوهنخی ادبیات پوهنتون کابل مذاکره نمودند.

قرار معلوم بناغلی کروک و بناغلی پیرزاده برای محصلان ژورنالیزم پوهنخی ادبیات پوهنتون کابل در باره تاریخچه و وضع مطبوعات انگلستان و ایران در تالار آدیتوریم پوهنتون کابل، کنفرانسهائی ایراد نمودند که طرف دلچسپی حضار قرار گرفت.

## بازدید هیأت کلتوری افغانی از جمهوری چین

باساس موافقت های کلتوری حکومت های افغانستان و جمهوری چین برای سال ۱۹۶۶ یک هیأت دو نفری نویسندهگان افغانی که عبارت از پوهنیار محمد حسین راضی استاد پوهنخی ادبیات و نگارنده این نامه و بناغلی فدای محمد صارم مدیر نشرات ولایات وزارت کلتور و اطلاعات بودند روز ۷ سرطان ۱۳۴۵ عازم کشور چین گردیدند. هیأت کلتوری افغانی طی اقامت سه هفته ای خود در شهرهای پیکن، شانگهای، سوچو، خانچو و کانتون از مؤسسات فرهنگی از قبیل موزیم های تاریخی و انقلابی چین، کتابخانه پیکن و مراکز هنری، دیوار بزرگ چین و سایر پروژه های عمرانی و اقتصادی آن کشور بازدید نموده اند. قرار معلوم نویسندهگان افغانی طی اقامت شان در پیکن با

## محصل امریکایی باخذ دیپلوم نایل آمد

سناغلی تادهنگلی (MR. TOD HINKLEY) محصل امریکایی که تحت پروگرام فولبرایت (FULBRIGHT) برای مدت یکسال در پوهنځی ادبیات مصروف تحصیل زبان دری بودند روز ۲۷ ثور پس از گذراندن امتحان مؤفقتانه، باخذ دیپلوم نایل گردید. در محفلی که بدین مناسبت ساعت دو نیم بعد از ظهر روز ۲۷ ثور در ریاست پوهنځی ادبیات دایر گردیده بود علاوه بر استادان محصلین خارجی پوهنځی ادبیات پوهندوی محمدفاضل مدیر عمومی تعلیم و تربیه پوهنتون کابل و سناغلی جان بورل (MR. J. BORIL) آمر اداره فولبرایت در کابل، نیز حاضر بودند. پوهاند مجددی رئیس پوهنځی ادبیات هنگام توزیع دیپلوم، نقش مبادله محصلین خارجی را در انکشاف حسن تفاهم و روابط فرهنگی بین ملل مفید خوانده متذکر شدند که پروگرام تدریس لسان های پشتو و دری برای محصلان خارجی از نه سال باینطرف در پوهنځی ادبیات روی دست گرفته شده است.

قرار معلوم تا حال ۷۲ نفر محصل خارجی در ساحه زبان و ادبیات پشتو و دری در پوهنځی ادبیات تربیه شده اند.

در اخیر سناغلی تادهنگلی از توجهات پوهنتون کابل و تنظیم پروگرامهای درسی پوهنځی ادبیات اظهار امتنان کرد.

## بازگشت بوطن

پوهندوی عبدالشکور رشاد استاد پوهنځی ادبیات که با اساس موافقت های فرهنگی افغانستان و اتحاد جماهیر اشتراکیه شوروی چندی قبل به اتحاد شوروی عزیمت نموده بودند روز ۱۲ جوزای ۴۵ بوطن بازگشتند.

پوهندوی رشاد ضمن اقامت چهار ماهه خود در اتحاد شوروی از مؤسسات فرهنگی و مراکز تدریس لسان آنجا بازدید بعمل آورده اند.



معین وزارت کلتور و اطلاعات، سکرتر جنرال انجمن نویسندگان جمهوری  
مردم چین و سایر شخصیتهاى ادبى آن کشور ملاقات تعارفى بعمل آورده اند .  
هیأت کلتورى افغانى پس از توقف سه هفته اى در چین ساعت ۱۱ قبل از ظهر روز ۱۴  
اسد به کابل عودت نمودند .

هیأت افغانى حین ورود در میدان هوايى کابل سفرخو در ادر جمهوریت مردم چین دلچسپ  
و مفید خو انده و از مهمان نوازی مقامات رسمى و مردم آن کشور ابراز امتنان نمودند .



پوهنپار محمد حسين راخى نگارنده مسؤول این نامه و بناغلى فدا محمد صاوم مدير نشرات ولايات  
وزارت کلتور و اطلاعات که بحیث هیأت کلتورى افغانى عازم جمهوریت مردم چین شده بودند  
با بناغلى چوشنگ چيو معین وزارت کلتور و اطلاعات جمهوریت مردم چین معرفى میشوند .

عشق پر زور نہیں ہی یہ وہ آتش غالب جو لگائی نلگی اور بجھائی نہ بنی

(Love cannot be controlled; it is a fire which cannot be ignited, but once aflame, it cannot be doused.)

Khushal Khattak in no better condition said:

ہی تو بہ د عشق د پتو سرو لمبو نہ نہ و اشہ نہ ٹی لرگی لگی پہ تا  
پہ برغ پہ مصلحت د عشق کسار نہ دی پہ لیدل پہ اور یدل شی را پیدا

(Love's hidden flames spare neither grass nor fireweed;  
Love is not a matter for thought or counsel;  
It strikes with a single glance and a spoken word).

Reminding us that life and sorrow are two meanings of the same thing, Ghalib says:

قید حیات و بند غم اصل میں دو نون ایک ہیں  
موت سی پہلی آدمی غم سی نجات پائی کیوں

(Since life's shackles and sorrow's chains are one and the same thing;  
Why then should a person escape sorrow before death?)  
Khushal Khattak joins him by saying:

دنیا شادی غم نہ سر د گد دی پہ خندا خندا دی زر کا پہ ڈرا

(Happiness and sorrow in the world go together;  
Laughs are soon followed by crying.)

Bewailing the inevitability of death and the unbroken chain of woes which life is, Ghalib said:

غم ہستی کا اسد کس سی ہو جز مرگت علاج  
شمع ہر رنگت می جلتی ہی سحر ہونی تک

(What can cure the woes of life, but death.  
The candle burns in one manner or another till daybreak).

Khushal Khattak, as if he anticipated these thoughts two centuries earlier, spoke in a similar vein:

مور لکھ لالہ یو پہ دالہ عمر خندا ان شمع تہ نظر کرہ چہ پہ خہ ژاری خیل خان

(We are like tulips, smiling during short span of life.

Watch the candle how it weeps over its life).

Beseeching the heartless sweetheart not to break away from him, Ghalib imploringly says:

قطع کیجی نہ تعلق ہم سی      کچھ نہی تو عداوت ہی سہی

O, do not break away from me;  
Let there be hostility if nothing else .

Khushal Khattak, poor soul, was also content if the damsel showered rebukes instead of affection upon him. Said he:

لا د مہرو یل پریز دہ      پہ کنکھلو دی خو شحال یم

(Let alone words of love and attachment;  
I will be happy even if you are pleased to rebuke me.)

Complaining against his beloved's disregard for his agony, Ghalib cried out:

دہری کیوں میرا قاتل کیار ہیگا اسکی گردن

پروہ خون جو چشم ترسی عمر بہر یوں دمبدم نکلی

Khushal Kattak seconded him in his statement, thus:

پہ ہو نبرہ تیر مقتولہ تہ لاهم نہ ٹی ملو لہ      کہ سل خونو نہو کا د جلا د پری خہ پروا

And again, Ghalib in one of his poems declared:

سبزہ خط سی ترا کا کل سرکش نہ دبا      یہ ز مرد بھی حریف دم افعی نہ ہوا

Said Khushal Khattak:

د زانمو پہ ہوا بی خودی زما نصیب شو      لہ سخا نہ لہ جہا نہ تل بی خودی مار خو رلی

Ladies and Gentlemen,

Asadulla Khan Ghalib and Khushal Khan Khattak are no more, but so long as a single Indian and a single Afghan lives and his vocal chords are intact, the Ghazales of Ghalib and Khushal Khattak will be heard from the verdant plains of India to the snow-capped mountains of Afghanistan and these two peerless poets of the two countries, even though dead physically, will yet remain alive in spirit. Conquerors, statesmen and great rulers come and go to be buried in the pages of history, but poets of Ghalib's and Khaushal Khattak's calibre remain alive and immortal. Their message is the message of perpetual youth, of love and selflessness, of faith and tolerance, and last but not the least, of the universal brotherhood of mankind. Blessed are such men and blessed be those who follow in their footsteps. Thank you.

apart, yet they shared in one way or another the same tribulations and heartaches and were the product of similar social backgrounds. While Khushal Khan Khattak, priding himself on his martial qualities, said:

دافغان په ننگک می و تر له توره      ننگیالی د زمانې خوشحال ختک یم

which translated means:

†

My sword I girt upon my thigh.  
To guard the Afghan's fame.  
Its champion in this age am I.  
The Khattak Khan, Khushal my name.  
Ghalib, also a soldier by birth, does not lag behind and growls:

سو پشت ای هی پیشه آ با سپه گری      کچھ شاعری ذریعہ عزت نہیں مجھی

A soldier by profession am I since a hundred generations.  
To be a poet is not a source of honour to me.

It is also a significant coincidence that both poets were born and lived at a very critical time in the history of their nations. Khushal Khan, who opposed bitterly and to the end of his life the encroaching Mogul Empire in Afghanistan, has at every step either cursed the Mogul invader or belaboured the Afghans for disunity in their ranks and unpardonable complacency in the face of the enemy. In one place Khushal Khattak, carried away by anger and frustration, bursts out:

بہ ہیخ لیدلہ نشی پھدا منخ کنبی      با مغل دمنخه ورك یا پستون خوار

(Nothing can be seen at this stage.

Except that either the Mogul is destroyed or the Pakhtun stays miserable.)

On the other hand Ghalib, a descendant of the Moguls, found himself in a similar predicament 185 years later and wailed:

بس کہ فعال ما یریدہ سی آج ہر سلاہ شور انگلستان کیا      گھرسی بازار میں نکلتی ہوئی زہرہ ہو تھی آب انسان کا

(Now that every English soldier is a power unto himself.

One is terrified to death on leaving home for the Bazaar.

While going through their Dewans or collections of poetry, one is struck by the similarity of the thoughts and intensity of feelings shared by both poets. There are, however, certain fundamental differences between their outlook on life. While Ghalib, after a deeper study of his poetry, appears to be prone to a depression born of adversity, Khushal Khan Khattak, even though in no better circumstances, remains aggressively alive and demanding. Ghalib in utter despair voices aloud his complaint against an unkind fate, but Khushal taunts Heavens and Earth and dares them to do their worst. Ghalib says:



هوئي هم جو مرڪي رسوا هوئي ڪيون نه غرق دريا  
نه ڪي بهي جنازه اهتانه ڪهين مزار هوئا

(If I were to become infamous after death:  
Why didn't I drown in the sea,  
Which would have necessitated neither a funeral nor a tomb.)

Khushal Khan Khattak, on the other hand, proclaims:

زه هغه سري يم چه قلم وانحلم په لاس  
ناظري عطار ددي چه به شه ڪنبي په قرطاس  
د تورو په ميدان ڪنبي چه سو دا وي د سرونو  
هغه زمان مي گوره تلي به سوروي د ما آس

(I am the one, who, when I take up my pen,  
Is watched by the Scribe of the heavens, Mercury to see what I write,  
And on the battlefield when heads start flying,  
You will still find my steed victorious).

Ghalib is all modesty and romance while Khushal is fire and brimstone. Even then, as I have already, stated both stalwarts, in their lyrical poetry, adopt the same tender approach in matters affecting their heart. With misty eyes they complain against the cruelty of the beloved and with the love-stricken soul's traditional submissiveness, they face Fate and its unkind cuts. Since a detailed comparison between the work of Ghalib and Khushal Khan Khattak in a short essay as this is out of the question, therefore I will try to give here a few examples of their poetry with emphasis on the resemblance between the two.

Deploring death, and that too, of the young and the beautiful, both poets cry out together. Says Ghalib:

سب ڪهان ڪچه لاله و گل مي نمايان هو گهين  
خاک مي ڪيا صورتين هونگي ڪه پنهان هو گهين

Khushal, as if in answer, repeats:

خوبه ڪنبي مڃو نه دي تر تورو و خاور وزير  
په رنگت د چنبي گل وو چه تر تيل شي دا جمير

Seeking safety from the intensity of love and its flaming touch Ghalib wrote:



# ادب

صاحب امتیاز : پونجی اویات

مدیرمسئول : محمد حسین راضی

شماره ۳-۴

۱۳۴۵

# **A COMPARATIVE STUDY OF GHALIB AND KHUSHAL KHAN KHATTAK**

**By**

**Mr. M. Ibrahim Sharifi**

Among the brilliant stars on the literary firmament of India none stands out with a greater lustre and none had influenced the literary trends in the country more profoundly than Mirza Asadulla Khan Ghalib.

From the authors of the Vedas and Upanishads down to the great Kalidasa and then on Anis and Dabeer, Mir Taqi, Nasikh, Momin, Zauq, Insha and Mirza Dagh, no one in the sub-continent of India has ever attained the stature and popularity of Ghalib and his lyrical poetry in Urdu.

The secret of Ghalib's poetry lies not in the idioms, metaphors and similes employed in his poetry, which from the scholarly and linguistic points of view may be permissible and even worthy of admiration, but to the man-in-the-street such things are far above his comprehension. We know of many great poets not only in India, but also in Afghanistan and Iran, whose poetry has proved of limited interest to a few high-brow admirers and intellectuals. On the contrary, the bulk of Ghalib's compositions like those of Khushal Khan Khattak in Afghanistan and Hafiz in Iran are in simple and yet impressive language—language which touches the heart, tickles the intellect and exhilarates the soul.

To some any comparison between Khushal Khan Khattak, an Afghan warrior-chieftain, and Asadulla Khan Ghalib, an easy-going Mogul aristocrat may perhaps appear as a far-fetched idea, but it must be remembered that even though they were born in two different countries, indifferent environments and, nearly two centuries

## هیأت تحریر

پوهاند میر حسین شاه  
پوهنوال علی محمد زهما  
پوهنوال داکتر علمی  
پوهندوی محمد رحیم الهام

## آدرس

مجله ادب: پوهنځی ادبیات  
پوهنتون کابل، علی آباد  
کابل، افغانستان

## اشتراک

محصلان و متعلمان: ۱۲ افغانی  
مشترکان مرکز: ۱۵ افغانی  
مشترکان ولایات: ۱۸ افغانی

## قیمت این شماره (۶) افغانی

مجله ادب در هر شماره فصلی را بیحس دربارۀ کتابهای تازه و معرفی آثار جدید علمی و ادبی اختصاص میدهد.

از عموم نویسندگان و مترجمان خواهشمند است که یک نسخه از کتاب خود را بادرۀ مجله ادب بفرستند تا درین فصل مورد بحث قرار گیرد.

مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات



# ادب

مجله دو ماهه

شماره ۳-۴

فقر ۱۳۴۵

سال چهاردهم

## تأثیر مولینا جلال الدین بلخی در ادبیات شرق و غرب

اینک متن کنفرانس دو کتورس پروفیسور ناماری شیمیل  
مستشرق المانی را که ساعت ۱۰ قبل از ظهر روز (۲۳) سنبله در  
تالار آدیتوریم پوهنتون کابل ایراد گردیده است از نظر  
خوانندگان محترم مجله ادب گزارش میدهیم.

بشنوازی چون حکایت میکند  
از جداییها شکایت میکند  
کز نیستان تا مرا بپریده اند  
از نفیرم مردوزن نالیده اند

این کلمه های پر اشتیاق مولانا رومی بلخی از هفت قرن باینطرف در تمام دنیا  
منعکس شده است ساکنان مشرق زمین از آنها بوجد و جوش آمده وساکنان

## فهرست مند رجات

صفحه	نویسنده	مضمون
۱	پرو فیسور انا ماری شمیل	تأثیر مولانا جلال الدین بلخی ...
۱۷	ترجمهٔ داکتر میر نجم الدین انصاری	تاریخ چیست؟
۴۲	ترجمهٔ پرهاند غلام حسن مجددی	بحثی در منطق

### بخش اشعار :

۷۴	ملک الشعرا استاد بیتاب	مخمس بر غزل صدقی
۷۷	داکتر سهیل	مست و شاد
۷۸	نوید	غزال مست
۷۹	طالب قندهاری	مست عشق
۸۱	ترجمهٔ پرهاند میر حسین شاه	آب دات دورهٔ سلجوقی سرپل
۹۰	ترجمهٔ پرهاندوی محمد رحیم انهام	رهنمای مطالعهٔ ادب
۱۰۵	ترجمهٔ پرهاندوال علی محمد زهما	امپراطوری روم از زمان ...

### تقدیر آثار :

۱۲۷	علی اکبر جعفری	سرگذشت حرف ذال
۱۳۲	علی رضوی	مسؤل ، مسؤل ...
۱۴۱	م. ح. ر.	گزارشهای پوهنحی ادبیات

تقریباً در همین زمان يك مستشرق اطریشی که نام او هامر - یورگتال بود در همان شهر استانبول به تحصیل زبان فارسی و ترکی پرداخت . هامر - یورگتال همان عالمی است که ترجمه دیوان حافظ را در سال (۱۸۱۳) چاپ کرده بود و همین ترجمه است که شاعر بزرگوار المانی گوته در تألیف دیوان غربی و شرقی خود از آن الهام گرفته است . در تاریخ ادبیات فارسی که نگاشته است هامر - یورگتال در سال (۱۸۱۸) منتخباتی از مثنوی مولانا و از دیوان شمس تبریز تدوین نمود و در توصیف مولانا کلماتی گفته است که بعد از وی هیچکس خوبتر از آن نگفته است .

«گوته» آن کتاب «هامر - یورگتال» را مطالعه نموده اما عجب است که از اشعار مولانا خوشش نیامد و در حاشیه های دیوان خود افکار متصوفانه مولانا را انتقاد کرد . او اسلوب مولوی را که دارای هزاران حکایه های پیچیده و گیر است بکلی جاذب نیافت بلکه آن همه حکایه ها را فقط يك کوشش نارسایی جهت افاده نا مکمل و گوشه های مختلف وحدت اصلی شمرد .

بنابر آن خوانندگان المانی که بر الفاظ گوته استناد میکنند از تأثیر نوشته های او در باره مولانا چندان دلچسپی نشان نمیدهند بلکه حافظ را نسبت به مولانا بیشتر دوست دارند لاکن در همان سال که شاعر بزرگ المانی «گوته» دیوان غربی و شرقی خود را تصنیف نمود و شرق شناس نامور اطریشی «هامر - یورگتال» تاریخ ادبیات ایران را تألیف کرد . یعنی در سال (۱۸۱۸) يك شاعر جوان و کشاده زبان المانی به شهر «وین» آمد و به تحصیل زبانهای شرقی آغاز کرد این جوان که پس از چند هفته با عربی و فارسی آشنایی پیدا کرد «فرید ریش رو کرت» نام داشت . «رو کرت» که در سال (۱۷۸۸) متولد شده بود به تحصیل زبانهای باستانی پرداخت او در جنگهای آزادی المان بر سیله اشعار وطن پرستانه خود شهرت یافت . پس از عودت از دانشگاه «وین» به وطن خویش این شاعر زبان شناس در شهر کوچک در ولایات باوریای شمالی متزوی شده و سپس بحیث استاد زبانهای شرقی در دانشگاه «ارلانکن» و بعداً در «برلین» تعیین گردید .



مغرب زمین در آنها يك افاده حقیقت اعلی را دیده اند چنانچه شاعر بزرگوار حضرت مولانا عبدالرحمن جامی نسبت به مولوی گفته است :

« نیست پیغمبر ولی دارد کتاب »

ذکر جمیل آن شاعر متصوف در عالم اسلامی مقام بزرگی داشته است و تا هنوز هم دارد تا آن مرتبه ایکه مثنوی او را قرآن بزرگ پهلوی گفته اند .

شایان حیرت نیست که آثار و افکار مولانا جلال الدین در غرب نیز بسیار مشهور شده و مقبول واقع گردیده است تا آن حدیکه مولانا در نظر علمای تاریخ ادیان در مغرب زمین مشعل کامل همه جریانه های تصوف شناخته شده است .

اگرچه شرق شناسان غرب در قرن هفدهم فقط بتدریس زبان عربی دلچسپی میگرفتند و بزبان دری چندان علاقه نداشتند ولی تدریس دری را نیز در اواسط قرن هژدهم در دانشکده زبانهای شرقی در «وین» شروع کردند پیش از آن تنهایك کتاب از ادبیات فارسی بزبانهای اروپائی ترجمه شده بود و آن گلستان سعدی است که در سال ۱۶۵۴ بزبان المانی بچاپ رسید . در قرن هژدهم علمای اطریشی و هم علمای انگلیزی [انگلیسی] که در هندوستان در مدرسه فوریت ویلیام به کلمه یازبانهای شرقی آشنا گردیدند دلچسپی داشته و نخستین بار ترجمه هایی از ادبیات دری بمیان آوردند و چنانکه مثلاً از دیوان حافظ ترجمه هایی منظوم بزبان لاتین نشر گردید . میتوان گفت که در اواخر قرن هژدهم نامهای حافظ و سعدی در غرب قدری شهرت یافته بودند . در همان زمان شرق شناسان نیز با اشعار و افکار مولانا رومی توسط صوفیان طریقه موایه در ترکیه آشنایی پیدا کردند زیرا که طریقت مولویه در آن کشور ، که اکنون افتخار میکند که مولوی روم اکثر زندگی خود در آنجا گذرانیده است ، بسیار انتشار یافته بود تا اندازه ایکه جائز است اگر بگوئیم ادبیات و حتی فرهنگ ترکی بدون تأثیر افکار مولانا رومی و رجال طریقت او ناتمام میباشد .

يك سیاستمدار فرانسوی در استانبول به ترجمه مثنوی مولانا ی روم آغاز کرد ولی بسیار نأسف انگیز است که آن ترجمه گر انبها در حریق استانبول در سال (۱۷۹۱) از میان رفت .